

نقش و تاثیر احزاب در ثبات سیاسی ایران؛ مطالعه موردی: دولت اصلاحات

دکتر حبیب‌اله ابوالحسن شیرازی^۱

علیرضا صحرایی^۲

چکیده

این مقاله درصدد بررسی و ارزیابی نقش و تأثیر احزاب بر ثبات سیاسی نظام‌های سیاسی می‌باشد. بر همین اساس نگارنده با مبنا قرار دادن نظریه کارکردگرایی ساختی، به بیان کارکردهای احزاب در نظام‌های سیاسی پرداخته؛ نقش و تأثیر احزاب سیاسی بر ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در نظام ایران را مورد مذاقه قرار داده است. این پژوهش با ارائه شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی، شرحی از بی‌ثباتی‌های سیاسی بروز نموده در ایران زمان دولت اصلاحات را ارائه نموده و با استفاده از بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های احزاب (بوئیه دو حزب مؤتلفه اسلامی و مشارکت) پیرامون سه شاخص بی‌ثباتی سیاسی روی داده در آن زمان؛ یعنی حادثه کوی دانشگاه، قتل‌های زنجیره‌ای و تحصن نمایندگان مجلس ششم، به صورت موردی یافته‌های پژوهش را در ایران به صورت عملیاتی بیان می‌نماید. احزاب سیاسی به عنوان یکی از اجزای نظام سیاسی دارای کارکردهایی می‌باشد که انجام این کارکردها برای نظام سیاسی ضروری می‌باشد. بنابراین در صورتی که احزاب سیاسی کارکردهای خود را به نحو احسن انجام دهند، نظام سیاسی را از بی‌ثباتی سیاسی دور می‌نمایند. احزاب مورد بررسی در ایران در برخورد با بی‌ثباتی‌های سیاسی مورد مطالعه در این پژوهش نتوانسته‌اند کارکرد مناسبی از خود نشان دهند و در نتیجه نقش و تأثیر مثبتی بر کاهش و یا کنترل بی‌ثباتی‌های سیاسی مورد نظر نداشته‌اند.

واژه‌گان کلیدی: نظام سیاسی، ثبات سیاسی، بی‌ثباتی سیاسی، کارکردگرایی ساختی، حزب سیاسی.

۱- دانشیار روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

habib_shirazi@yahoo.com

sahraei20009@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

مقدمه

«رقابت سیاسی» و فعالیت «احزاب» از موضوعات پذیرفته شده در نظام‌های سیاسی مردم سالار و نسبتاً باثبات می‌باشد. «ثبات سیاسی» نیز ذهن مشغولی کسانی است که به تداوم حیات نظام سیاسی علاقه‌مندند. رهبران و مسئولان سیاسی در همه کشورهای گرایش دارند نظام سیاسی‌شان را تثبیت نمایند. نظام سیاسی، زمانی می‌تواند پایدار باشد که با مخالفت‌های گسترده، شورش‌ها و بحران‌های سخت و خشونت‌بار روبرو نباشد. از این رو «ثبات» یا «پایداری»، همواره یکی از اهداف مهم حاکمان سیاسی بوده و هست. اندیشمندان سیاسی نیز از ابتدا تا کنون، نخستین هدف سیاست و کارکرد نظام سیاسی را نظم و ثبات و به ویژه غیر ضروری جلوه دادن ارتکاب خشونت در رویارویی با اقتدار حکومت‌ها تلقی نموده‌اند (رک: ابوالحمد، ۱۳۶۸ و دوورژه، ۱۳۶۹).

در واقع کشمکش‌ها، اختلاف نظرها و منازعات اجتماعی و سیاسی - که به صورت طبیعی هر نظامی با آن روبرو می‌باشد - سرشت و اشکال متفاوتی دارند. آنها می‌توانند در قالب‌های نهادمند، به شیوه‌ای مسالمت آمیز و با نتایجی ثبات آفرین ظاهر شوند؛ و یا برعکس، سرشتی تخصمی، خشونت آمیز، غیر نهادی و بی‌ثبات کننده به خود بگیرند. هرچه یک نظام بتواند کشمکش‌ها و منازعات حاد اجتماعی و سیاسی را کنترل کند و یا در قالب کنش‌های متعارف و رسمی (نهادینه) جای دهد، به همان میزان به ثبات خود استحکام بخشیده و بقا و دوام خود را تضمین نموده است.

احزاب سیاسی نهادهایی می‌باشند که در صورت انجام صحیح کارویژه‌های خود می‌توانند ثبات سیاسی نظام را تقویت نمایند و برعکس در صورت عدم انجام صحیح کارویژه‌های خود نظام را دچار بی‌ثباتی سیاسی نمایند. به عنوان نمونه رقابت سیاسی

مکانیسمی است که برای گریز از نزاع و خشونت سیاسی در نظر گرفته شده است و غایت آن، رسیدن به ثبات سیاسی است. رقابت سیاسی می‌تواند در چارچوب احزاب سیاسی نهادمند شوند و احزاب سیاسی می‌توانند مانع از انحراف رقابت سیاسی به سمت منازعه خشونت آمیز گردند و بدین طریق مانع از بی‌ثباتی سیاسی شوند.

بی‌ثباتی سیاسی از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد که یکی از این عوامل، کارکرد احزاب سیاسی می‌باشد. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز مانند هر نظام سیاسی دیگر، شاهد دوره‌هایی از ثبات و بی‌ثباتی بوده‌ایم و همچنین منازعات سیاسی در عرصه سیاست همواره میان نخبگان وجود داشته است، اما اشکال، دامنه و شدت آن در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است.

با روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی، وضعیت منازعات نخبگان سیاسی و تأثیر آنها بر ثبات سیاسی نسبت به گذشته تفاوت عمده‌ای پیدا کرد. دولت جدید، با این فرض که توسعه سیاسی نیاز اساسی - و یا لاقلاً یکی از نیازهای اساسی - جامعه ایران است و گسترش رقابت و حتی منازعه سیاسی نه تنها به تضعیف ثبات سیاسی منجر نمی‌گردد، بلکه به تثبیت و پایداری نظام نیز کمک می‌کند، کار خود را آغاز نمود (افتخاری، ۱۳۷۸).

بر این اساس، در این دوره شاهد شکل‌گیری گروه‌ها و احزابی هستیم که برای کسب ارزش‌های مطلوب جامعه و مورد تمایل دیگران با شدت و حدت خاصی در تمام عرصه‌های جامعه، خصوصاً سیاست وارد رقابت و منازعه شدند. در این دوره، اوج فعالیت احزاب و منازعات نخبگان سیاسی را شاهد می‌باشیم؛ به صورتی که احزاب زیادی در عرصه سیاست فعال شدند.

با توجه به مطالب ذکر شده در این پژوهش، حال این سوال اساسی مطرح می‌شود که:

چه رابطه‌ای میان فعالیت احزاب سیاسی و ثبات سیاسی وجود دارد و احزاب چه تأثیری بر ثبات سیاسی ایران در زمان دولت اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶) داشته‌اند؟ معمولاً در پاسخ به پرسش مورد نظر با سوالات فرعی ذیل نیز مواجه ایم:

- ۱- ثبات و بی‌ثباتی سیاسی چیست؟
 - ۲- حزب و کارکردهای آن چیست؟
 - ۳- وضعیت احزاب و ثبات سیاسی در دوره حاکمیت دولت اصلاحات چگونه است؟
- بر اساس مطالب فوق فرضیه تحقیق را به این شکل صورت بندی می‌کنیم:
- فعالیت احزاب سیاسی در هر جامعه‌ای بر ثبات سیاسی آن جامعه تأثیر می‌گذارد. عملکرد احزاب در دوران اصلاحات نیز ثبات سیاسی ایران در این دوره را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.

تعریف عملیاتی مفاهیم:

دیوید ساندرز ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی را به این صورت تعریف می‌کند: «ثبات سیاسی عبارت است از فقدان نسبی برخی از انواع حوادث سیاسی بی‌ثبات کننده که خواه به صورت تغییر در ساختار قدرت (رژیم سیاسی)، تغییر در حکومت و خواه به صورت مسالمت آمیز یا حتی خشونت آمیز، به چالش با قدرت سیاسی موجود یا خود ساختار اقتدار سیاسی می‌انجامد» (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۱). اما بی‌ثباتی سیاسی: «معیاری که بتوان به وسیله آن یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان «بی‌ثبات» خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم یا جامعه‌ای نسبت مستقیم دارد. یعنی آنکه، تا چه حد این تغییرها و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم

یا جامعه‌ای را تغییر داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آنها شده‌اند. مسلم است که این الگو خود با گذشت زمان دستخوش تغییر می‌شود» (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

بهترین تعریف از ثبات و بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان تعریف ساندرز دانست. ساندرز با اخذ چند ویژگی از تعاریف مربوط به رویکرهای سه‌گانه مذکور، بر این باور است که هنگام ارائه تعریف قانع‌کننده از بی‌ثباتی سیاسی، باید اولاً، ثبات/ بی‌ثباتی را یک مفهوم مستمر و اصولاً نسبی بدانیم. به عبارت دیگر یک تعریف مناسب از ثبات/ بی‌ثباتی سیاسی باید از تفکیک سطحی ثبات/ بی‌ثباتی احتراز نماید و در عوض آن را یک پدیده مستمر و نسبی بداند؛ زیرا ثبات و بی‌ثباتی وضعیت‌های نسبی هستند نه گسسته. ثانیاً، این تعریف باید از مفهوم روزنامه‌نگارانه بی‌ثباتی تأثیر پذیرد و نشان بدهد که چون سطح بی‌ثباتی در یک کشور با گذشت زمان تغییر می‌کند، لذا واحدهای زمانی بکار رفته در تحلیل‌ها باید بر پایه «وضعیت‌های سیاسی» نسبتاً کوتاه مدت، کمتر از دو یا سه ماه باشند. به عبارت دیگر تعریف مناسب از ثبات/ بی‌ثباتی حداقل در ابتدا باید در وضعیت‌های سیاسی کوتاه مدت متمرکز باشد. ثالثاً، یک تعریف قانع‌کننده این است که تلاش نماید حداقل بخشی از مفهوم روزنامه‌نگارانه بی‌ثباتی را به عنوان عدم قطعیت در خود جای دهد. به عبارت دیگر در این تعریف باید جایی برای اطلاق عدم قطعیت و پیش‌بینی ناپذیری به وضعیت بی‌ثباتی، در نظر گرفت. رابعاً، شاید مهمترین ویژگی یک تعریف مناسب از بی‌ثباتی، پذیرش امکان وجود انواع متفاوتی از بی‌ثباتی است. توجه به ماهیت انواع مختلف بی‌ثباتی، امری اجتناب‌ناپذیر است. به عبارت دیگر باید وجود انواع بی‌ثباتی را پذیرفت (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

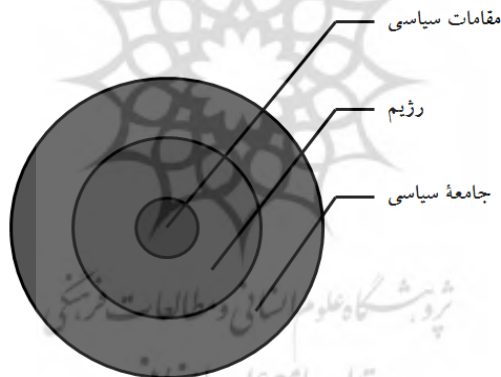
بنابراین گونه‌های مختلف بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان تشخیص داد. یکی از مطلوب‌ترین گونه‌های بی‌ثباتی سیاسی را می‌توان چیزی دانست که به سبک دیوید ایستون عرضه شده

است. مطابق این گونه شناسی ایستون می‌توان بی‌ثباتی سیاسی را در سه سطح نظام سیاسی بررسی نمود:

- مقامات سیاسی (تصمیم‌گیران اصلی که سیاست‌ها را در مقطع زمانی خاصی تعیین می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت)؛

- رژیم (قواعد حقوقی رسمی و غیر رسمی که حاکم بر حل مناقشات در درون نظام است)؛

- جامعه سیاسی (آن جنبه از نظام سیاسی که شامل اعضای است که به صورت گروهی از افراد بر پایه تقسیم کار سیاسی مرتبط هستند). بنابراین به عقیده ساندرز بی‌ثباتی سیاسی در سه عنصر حکومت، رژیم و جامعه روی می‌دهد.



نمودار شماره ۱: ابعاد نظام سیاسی از نظر دیوید ساندرز

ویژگی پنجم و درواقع آخرین ویژگی ضروری برای قانع‌کنندگی تعریف بی‌ثباتی این است که تعریف مزبور باید تا سرحد امکان در اتهامات ممکن از بابت قوم محوری به دور باشد تا بتوان آن را در بین ملت‌ها و در مقاطع مختلف زمانی بکار گرفت.

ساندرز در نهایت مفهوم بی‌ثباتی سیاسی را با پنج بُعد مختلف که در بر دارنده معرف‌های زیر بود، شاخص‌سازی نمود:

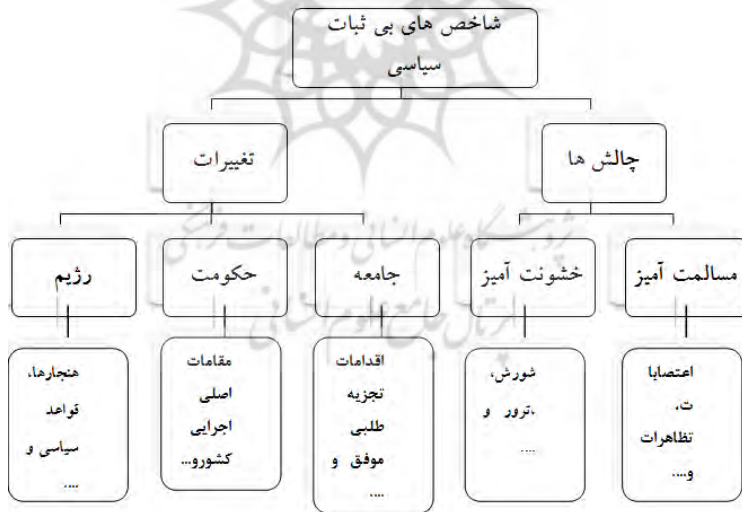
- تغییر رژیم: تغییر در هنجارهای اصلی رژیم، تغییر در نوع نظام حزبی، تغییر در وضعیت نظامی - غیر نظامی.

- تغییر حکومت: تغییر در مقامات اصلی اجرایی کشور؛ تغییرات کابینه.

- تغییر جامعه: اقدامات تجزیه طلبی موفق.

چالش‌های خشونت‌آمیز: ترورها، حملات چریکی، شورش‌ها، کودتاهای ناموفق، کشته‌های ناشی از خشونت‌های سیاسی.

چالش‌های مسالمت‌آمیز: اعتصابات سیاسی، تظاهرات اعتراض‌آمیز، حرکت انتقادی مخالفین، سخنرانی‌های ضد حکومتی توسط رهبران فکری (ساندرز، ۱۳۸۰: ۱۲۷).



نمودار شماره ۲: شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی

حزب سیاسی: «حزب اجتماع گروه شهروندانی است که آرمان مشترک و منافع ویژه‌شان آنان را از گروه بزرگ‌تر که جامعه ملی است، مشخص می‌سازد و با داشتن تشکیلات و برنامه منظم و یاری مردم می‌کوشند که قدرت دولتی را در کشور به دست گیرند یا اینکه با این قدرت همباز گردند ... برنامه و آرمانهایشان را به تحقق برسانند و در این راه از همه توانایی، به ویژه از ابزارهای قانونی یاری می‌گیرند» (ابوالحمد، ۱۳۶۸). البته تعاریف دیگری وجود دارد که در جای خود به آنها خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری پژوهش

هدف از عرضه چارچوب نظری این است که در بررسی نقش و تأثیر احزاب سیاسی بر ثبات سیاسی، یک راهنمای عمل داشته باشیم تا با اتکای به آن تأثیر احزاب سیاسی را بر ثبات سیاسی مورد مطالعه قرار دهیم. به نظرمی‌رسد نظریه‌ای که می‌توان بررسی نقش احزاب بر ثبات سیاسی را در چارچوب آن پیش برد نظریه کارکردگرایی ساختی می‌باشد. لذا باید اذعان نمود که نظریه کارکردگرایی ساختاری (ساختی) یکی از عمده‌ترین نظریه‌ها پس از شکل‌گیری جامعه‌شناسی است. این نظریه تمایز دهنده دوره کلاسیک جامعه‌شناسی با دوره مدرن است و به طور عمده از گرایشی کلی به سوی تحلیل کارکردگرایانه در قرن ۱۹ نشأت می‌گیرد. کارکردگرایی ساختاری از رهیافت‌هایی بهره می‌گیرد که جامعه را شامل نظامی از اجزاء مختلف به هم پیوسته می‌داند که ساختارهای گوناگون را شکل می‌دهند و هر کدام کارکردی خاص در کل نظام دارند. کارکردگرایی ریشه در آثار کنت، اسپنسر، دورکیم و تعلق آنها به ارگانیسم، نیازهای اجتماعی، ساختارها و کارکردها دارد. بر طبق این دیدگاه، یک جامعه دارای قسمت‌های مرتبط با هم است که هر یک دارای

کارکردی می‌باشند و نقشی در تثبیت جامعه به عهده دارند. در واقع، کارکردگرایان بر این باورند که هر کل مرکب از اجزایی است که به نحو خاصی با هم ترکیب شده‌اند و حتی اگر هر دو بخش یعنی اجزا و کل دچار تغییر و دگرگونی هم شوند، باز هم به حفظ و ثبات کل کمک می‌کنند. بر اساس نظریه کارکردگرایی ساختی هرگاه میان عناصر و اجزای یک مجموعه روابط نسبتاً ثابت و تقریباً پایداری برقرار باشد ساخت تشکیل می‌گردد. هر ساختی اجزایی دارد؛ یعنی از ترکیب اجزا و عناصری شکل گرفته است. این اجزا در جامعه عبارت‌اند از: نهادها، گروه‌ها، هنجارها و.... بنابراین می‌توان گفت کارکردگرایی ساختی کوششی است برای کشف ترکیب‌های مرکب و یافتن روابط ثابت میان اجزای یک مجموعه. بر اساس این نظریه همه جامعه‌ها برای بقای خود باید توانایی رفع نیازهای اجتماعی را داشته باشند. بر اساس این دیدگاه هر نظامی چهار نوع کارکرد اساسی دارد که عبارتند از: سازگاری، دستیابی به هدف، انسجام و پایداری. هر یک از این کارکردها باید توسط خردنظام‌هایی که در نظام وجود دارند برآورده شوند (آزادارمکی، ۱۳۸۳: ۳۹).

نگرش کارکردگرایی که توجهی به نقش و جایگاه ساختار نداشت و فقط به کارویژه‌ها نظر داشت با نظریه تالکوت پارسونز به پیوند با ساختار تن در داد و مکتب ساختاری - کارکردی را به وجود آورد: بر اساس این نگرش، کارویژه‌ها از ساختارها جدا نیست و در واقع همان روابط نهادی بین اشخاص یا گروه‌ها که ساختار یک مجموعه را به وجود می‌آوردند موجد کارویژه خاصی نیز می‌گردد و با تغییر آن روابط، کارویژه نیز عوض می‌شود. اصول اساسی کارکردگرایی ساختی:

رالف دارندورف جامعه شناس مدرسه عالی اقتصاد لندن معتقد است که نظریه کارکردگرایی ساختی بر فرضیات زیر متکی است:

هر جامعه از یک سلسله عناصر نسبتاً پایدار و مهم و به هم پیوسته تشکیل شده است. هر جامعه متشکل از عناصری است که با یکدیگر وحدت دارند. هر یک از اعضای جامعه کارکرد معینی دارند. اجزای جامعه (ساخت‌های اجتماعی) با کارکردهای معین خود در دوام و بقای کل جامعه مؤثرند.

ثبات و دوام هر جامعه براساس توافق و رضایت و یگانگی فکری و اخلاقی اعضای آن استوار است (Dahrendorf, 1985:170-183).

همچنین پارسونز که یکی از اصلی‌ترین متفکرین و پیشگامان کارکردگرایی ساختی محسوب می‌شود با تکیه بر پیش‌فرض‌های مطرح شده در ذیل، به طرح نظریه کارکردگرایی ساختی پرداخته است.

سیستم اجتماعی یک کل دارای بخش‌های مرتبط با یکدیگر از قبیل سازمان‌ها و نهادهای اجماعی است.

سیستم اجتماعی دارای حیات و در حال استمرار بقا است.

سیستم اجتماعی به گونه‌ای طراحی شده است که امکان ارتباط با سیستم‌های دیگر را داشته باشد.

سیستم اجتماعی با مشکلات اساسی از خارج و داخل روبروست. مشکلات اساسی از قبیل نیازها و درخواست‌ها موجب بقا و ادامه حیات سیستم‌ها می‌شود. در این صورت خرده سیستم‌های اجتماعی و بخش‌های تشکیل دهنده آن را، صرفاً از طریق نحوه مشارکت در کل سیستم به واسطه ملاحظه نیازها و خواسته‌های آنها می‌توان شناخت.

سیستم اجتماعی دارای خصوصیات نظم و تعادل است و اجزای آن به یکدیگر وابسته می‌باشد از اینرو باید از حمایت دیگر سیستم‌ها بهره‌مند شده و در عین حال باید از طریق مشارکت اعضا و عناصرش در بقا و حیات مشارکت نماید. تمایل به نظم در سیستم اجتماعی، به لحاظ وجود مکانیسم فوق خود به خود می‌باشد و حالت طبیعی به سیستم می‌دهد.

ثبات و تغییر در سیستم، توأمان می‌باشد. زیرا بخش‌های مختلف سیستم اجتماعی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و موجب ساخت‌یابی سیستم می‌شوند.

سیستم‌ها به واسطه شرایط محیطی محدود می‌شوند. زیرا هر سیستم در مجموعه شرایط محیطی و بیرونی قرار گرفته است به عواملی چون محیط جغرافیایی، نظام‌های اجتماعی خارجی، سیستم ارزش‌ها و فرهنگ محدود کننده در کار سیستم اثر می‌گذارد.

دو ویژگی سیستم‌ها، تفکیک پذیری و وابستگی متقابل، دستیابی به تعادل درونی سیستم را ممکن می‌سازد. زیرا سیستم‌ها با وجود اینکه هویت مستقل دارند و امور خاصی تعیین کننده هویت آنهاست، ولی بر اثر ارتباط با دیگر بخش‌های جامعه و شرایط بیرون از جامعه، تمایل به ترکیب و وابستگی متقابل پیدا می‌کنند. از اینروست که این دو عنصر زمینه ساز همکاری در درون سیستم می‌شوند.

سیستم‌ها به طرف استقلال و خودکفایی حرکت می‌کنند.

سیستم‌ها می‌توانند بخش مسلمی از نیازهای کنش‌گران را پاسخ دهند و کنترل کمتری بر رفتار کنش‌گران اعمال کنند. در این صورت کنش‌گران در درون سیستم آزادی عمل دارند و در عین حال که امکان اجتماعی شدن برای افراد وارد شده به سیستم فراهم می‌-

گردد، کنش‌گران در یک جریان کلی و عام به ساخت‌یابی جامعه کمک می‌کنند و جریان نهادی شدن امکان‌پذیر می‌گردد (آزادارمکی، ۱۳۸۳: ۴۱).

تبارشناسی و عوامل پیدایش احزاب سیاسی:

توماس هابز در قرن هفدهم احزاب و گروه‌های سیاسی را به بیماری در اندام دولت تشبیه کرده بود، هابز می‌گوید: ضعف و بیماری در دولت شمار بسیار انجمن‌هاست؛ زیرا اینها به اصطلاح دولت‌های کوچکتری در شکم دولت بزرگتری هستند و همچون کرم‌هایی هستند که در روده انسان طبیعی یافت می‌شود. به این بیماری می‌توان بیماری آزادی مشاجره بر ضد قدرت مطلقه را از جانب کسانی که مدعی دوران‌دیشی سیاسی هستند نیز افزود (Warrender, 2002:144). موجودیت و اهمیت حزب سیاسی برای اولین بار توسط ادموند برک (۱۷۹۷-۱۷۲۹) در قرن هجدهم کشف گردید. وی در مقاله‌ای به دفاع از حزب ویگ و نظام حزبی انگلستان پرداخت. او حزب ویگ را به عنوان حزبی که هدفش خدمت به جامعه و میهن است معرفی کرد. مدیسون پس از برک به این مسأله توجه کرد. به عقیده‌ی توزیع ناعادلانه ثروت و عقیده‌های متفاوت مذهبی، وجه نظرهای مختلف افراد در مورد حکومت و سلیقه‌های متنوع مردم درباره‌ی مقام‌های دولتی علت‌های اصلی پیدایش حزب‌های سیاسی می‌باشد. توکیل در سده نوزدهم همزمان با پیدایش و رشد احزاب جدید به این مسأله پرداخت. تقریباً از نیمه دوم قرن بیستم پژوهش‌های علمی در مورد احزاب بوجود آمد. در این دوره به حزب‌های کشورهای در حال توسعه نیز توجه شد. موریس دوورژه از پیشگامان مطالعات حزبی است. پس از وی مطالعه احزاب سیاسی به طور بی‌سابقه‌ای گسترش یافت (محمدی نژاد، بی‌نام: ۱۱). بنابراین مفهوم حزب به معنای گروه و دسته سیاسی مفهومی اساساً مدرن است که در غرب پیدا شد و از عمده‌ترین دست

آورددهای مترقی عرصه حیات سیاسی قرن نوزدهم و بیستم به شمار می‌رود؛ اگرچه گروه‌ها و دسته‌جات مختلفی در دوران‌های مختلف تاریخ گذشته وجود داشتند و بعضاً نیز از سازمان‌دهی و تشکیلات مناسبی برخوردار بودند، برای مثال در روم و یونان باستان یا در دولت شهرهای ایتالیا در عصر رنسانس، لیکن تنها از نیمه دوم قرن نوزدهم به این طرف بود که احزاب به مثابه ابزاری برای مبارزه در عرصه فعالیت‌های سیاسی سر بر آوردند. از اواخر قرن هجدهم به تدریج با افول جایگاه دسته‌جات، گروه‌ها و جناح‌ها در نظریه سیاسی غرب روبرو می‌شویم. در عوض در کنار یا به موازات آن شاهد ظهور، رشد و قدرتمندتر شدن احزاب سیاسی هستیم. ابتدا در اروپا و آمریکای شمالی و سپس در سایر نقاط جهان. البته در این فرایند احزاب سیاسی تنها در جوامع و نظام‌های لیبرال شکل نگرفتند، بلکه حتی در جوامع و رژیم‌های اقتدارگرا و کل‌گرا نیز احزاب به مثابه ابزاری برای حفظ نظام سر بر آوردند (نوذری، ۱۳۷۸: ۲۱). در این مقطع احزاب در ایالات متحده آمریکا ظهور کردند، یعنی پس از آنکه نهادهای قانونگذاری استقرار کامل پیدا کردند و بخش عمده‌ای از مردم حق رأی یافتند، فعالیت احزاب اجتناب ناپذیر شد. در انگلستان اصلاحات انتخاباتی سال‌های ۱۸۳۲ و ۱۸۶۷ به ظهور آشکار احزاب سیاسی در صحنه آن کشور انجامید. در این مقاطع احزاب جدید صرفاً گروه‌بندی‌های درون پارلمانی نبوده‌اند، بلکه در خارج از پارلمان، سازمان و عضو داشتند. با این حال ریشه‌اغلب احزاب مدرن در درون پارلمان‌ها شکل گرفت و گسترش حق رأی عمومی زمینه فعالیت آنها را در خارج از پارلمان تقویت کرد. برخی از احزاب هم در خارج از پارلمان تکوین یافته و به عنوان گروه‌های مخالف هیأت حاکمه خواستار مشارکت در قدرت شدند. مهمترین نوع این احزاب، احزاب

کارگری و سوسیالیست بودند که خود در گسترش حق رأی عمومی نقش داشتند(اخوان کاظمی، ۱۳۸۸:۳۲).

به سبب تشابه کلمات نباید اشتباه کرد. در نظام‌های باستان گروه‌هایی را که سبب تقسیم جمهوری‌ها می‌شدند حزب می‌خواندند. در ایتالیای عهد رنسانس دسته‌هایی را که دور افرادی مجتمع می‌شدند حزب می‌نامیدند. باشگاه‌هایی را که محل اجتماع نمایندگان مجالس انقلابی بود و همچنین کمیته‌هایی را که فراهم آورنده مقدمات انتخابات با شرط میزان پرداخت مالیات رأی دهندگان بودند، حزب می‌گفتند. در برابر این گروه‌ها، دسته‌های دیگر مرکب از سازمان‌های وسیع مردم که مبین افکار عمومی در دموکراسی‌های نوین هستند نیز حزب نامیده می‌شوند اما درباره این تشابه اسمی توضیحی ضرورت دارد. از یکسو، میان همه این سازمان‌ها ارتباط و وجه مشترکی هست بدین معنی که تمام این تشکیلات برای به دست آوردن قدرت سیاسی و اجرای آن، نقش مشابهی دارند. اما از سوی دیگر همه این سازمان‌ها به کیفیت کاملاً مشابه نیست(دوورژه، ۱۳۵۷:۱۰).

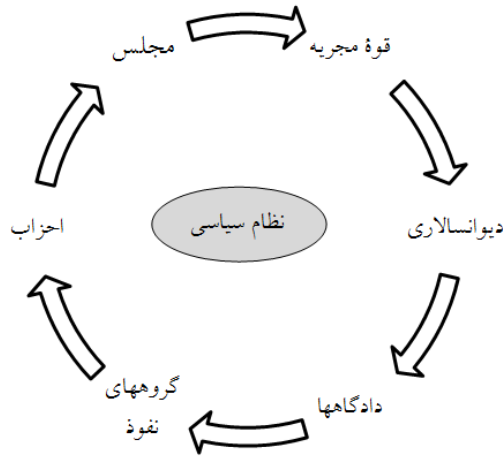
در مورد عوامل پیدایش حزب سیاسی به مفهوم ویژه، سه نگرش انتخاباتی، توسعه و نوسازی و نگرش تضاد طبقاتی وجود دارد. از طرفداران نگرش انتخاباتی موریس دوورژه، دنکورات روستا و شات شنایدر می‌باشند. موریس دوورژه، پیدایش احزاب سیاسی را حاصل گسترش حق رأی و عمومیت یافتن انتخابات می‌داند و از دیدگاه وی نخستین احزاب سیاسی ریشه در مجالس مقننه دارند و از ادغام کمیته‌های انتخاباتی و گروه‌های پارلمانی بوجود آمده‌اند.

به عقیده دنکورات روستا، حزب سیاسی زمانی پیدا شده که مردم مفهوم واقعی مردم سالاری را دریافت کردند و شنایدر نیز، مانند دوورژه، استقرار نظام مردم سالاری و

حکومت پارلمانی و انتخابات را عامل اصلی پیدایش حزب‌های سیاسی می‌داند. از طرفداران نگرش توسعه و نوسازی مایرون وینر و جوزف لاپارلومبارا، را می‌توان نام برد. توسعه فراگردی است همه جانبه و مرکب که جنبه اقتصادی آن مثل افزایش تولید ناخالص ملی، جنبه اجتماعی آن عبارتست از ظهور مشاغل نو و پدید آمدن نهادهای جدید و جنبه سیاسی این فراگرد عبارتند از آگاهی بیشتر افراد از مسایل سیاسی و شرکت آنها در امور سیاسی و پیدایش هویت ملی. از طرفداران نگرش تضاد طبقاتی، می‌توان میخلز را نام برد که اعقاد دارد «احزاب سیاسی برای دفاع از از ضعیفان در مقابل قدرتمندان» می‌باشد و بر این عقیده است که کارگران و اقشار ناتوان سلاح دیگری برای دفاع از موجودیت و حقوق خود ندارند (جمراسی فراهانی، ۱۳۷۷: ۲۵).

نقش و چگونگی تأثیر احزاب بر ثبات سیاسی

از دیدگاه کارکردگرایی اجزاء مختلف هر نظام سیاسی متقابلاً به هم وابسته‌اند. چنانچه حکومتی بر پایه حضور نمایندگان برگزیده مردم در نهادهای قانون گذاری استوار باشد باید نظام انتخاباتی نهادهای داشته باشد. اگر شمار افراد بهره‌مند از حق رأی چشمگیر باشد، سیاستمداران جویای مقام باید برای وارد شدن در کارزار انتخاباتی، رأی دهندگان را بسیج کنند و احزاب سیاسی را سازمان دهند. نهادهای سیاست گذار نظام سیاسی، پس از تصویب قوانین نیازمند مدیران و کارمندانی برای اجرای این قوانین و نیز قضاتی برای تعیین موارد نقض قانون و مجازات لازم برای نقض کنندگان هستند. وابستگی ساختارها یا نهادهای نظام سیاسی را می‌توان به صورت نمودار زیر نشان داد:



نمودار شماره ۳: ساختارهای نظام سیاسی

احزاب سیاسی به عنوان نهادهای ضروری برای حفظ ثبات سیاسی تصور می‌شوند. هائیتینگتون، در این مورد معتقد است که چون نیروهای جدید اجتماعی که طی فرایند نوسازی به وجود آمده‌اند، خواهان مشارکت سیاسی گسترده هستند از این رو، ثبات جامعه در گرو آن است که بتواند این سطح فزاینده مشارکت سیاسی را جذب نمایند. احزاب (به ویژه در صورتی که قبل از گسترده شدن سطح مشارکت به وجود آمده باشند) می‌توانند به عنوان ابزارهای نهادهای اصلی برای سازماندهی این مشارکت سیاسی به شکلی سازنده و مشروع عمل نمایند. به نظر هائیتینگتون، ترکیبی از مشارکت گسترده و سازماندهی قوی حزبی می‌تواند مانعی بر سر راه بروز خشونت و سیاست نابهنجار باشد. در صورتی که احزاب سیاسی ضعیف باشند، خطر مداخله نظامیان در سیاست افزایش می‌یابد. بدین علت، ثبات هر نظام سیاسی در حال نوسازی بستگی به قدرت احزاب سیاسی آن دارد و یک حزب هم زمانی می‌تواند قدرتمند باشد که از حمایت قوی و نهادینه شده توده‌ها برخوردار

باشد(اسمیت، ۱۳۷۸: ۵۹). در ادامه براساس برخی از مهمترین کارکردهای احزاب سیاسی(ازجمله: افزایش مشارکت سیاسی، افزایش مشروعیت سیاسی، افزایش یکپارچگی و کارکرد جامعه پذیری سیاسی) به تجزیه و تحلیل نقش احزاب سیاسی بر ثبات سیاسی نظام سیاسی می‌پردازیم.

الف) کارکرد افزایش مشارکت سیاسی احزاب و ثبات سیاسی

رابرتسون در تعریف مشارکت سیاسی گفته است: «میزانی که شهروندان، از حقوق دموکراتیک عادی خود مبنی بر پرداختن به آن دسته از فعالیت‌های سیاسی که در قانون تعیین شده استفاده می‌کنند» (Robertson, 1988:269). مایکل راش در کتاب "جامعه و سیاست" مشارکت سیاسی را «درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی» تعریف می‌کند(راش، ۱۳۷۷: ۱۲۳). به عبارت ساده‌تر، مشارکت سیاسی عبارت است از میزان بهره‌مندی افراد جامعه از حق خود برای دخالت در مسائل و تصمیم‌گیریهای سیاسی که این میزان برای افراد مختلف، متفاوت است. ثبات هر جامعه سیاسی نیز به رابطه سطح مشارکت سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی آن جامعه بستگی دارد. نهادهای سیاسی از دیرباز به عنوان عاملی مهم برای ثبات کشورهای در حال توسعه شناخته شده‌اند. اهمیت توسعه نهادی را نخستین بار هانتینگتون گوشزد کرد. وی بر این باور بود که بهترین پیامد سیاسی نوسازی در یک جامعه ماقبل صنعتی، افزایش سریع مشارکت و بسیج سیاسی است. اگر قرار است از بی‌ثباتی سیاسی پیشگیری شود، افزایش سریع مشارکت باید با سطح متناسبی از توسعه نهادی همراه باشد. خشونت و بی‌ثباتی، پی‌آمد رشد آهسته نهادهای سیاسی در مقایسه با نرخ رشد سریع‌تر

بسیج سیاسی گروه‌های اجتماعی و اقتصادی بوده است. در نبود فرصت‌های جایگزین برای تحرک اجتماعی مانند مشارکت اقتصادی، گرایش به سوی مشارکت سیاسی شکل می‌گیرد. ولی فقدان نهادهای کارآمد سیاسی، هدایت تقاضاها را از طریق رویه‌های مشروع و کارآمد، ناممکن می‌سازد. هانتینگتون رابطه میان مشارکت سیاسی و بی‌ثباتی را به شکل زیر دیده است:

$$\text{بسیج اجتماعی} = \frac{\text{توسعه اقتصادی}}{\text{اجتماعی سرخوردگی}} \quad (۱)$$

$$\text{سرخوردگی اجتماعی} = \frac{\text{فرصت‌های تحرک}}{\text{سیاسی مشارکت}} \quad (۲)$$

$$\text{سیاسی بی‌ثباتی} = \frac{\text{مشارکت سیاسی}}{\text{سیاسی شدن نهادهای}} \quad (۳)$$

نهادهای شدن به فرایندی اشاره دارد که از طریق آن می‌توان منازعه را به شکلی ساختارمند و مسالمت‌آمیز مدیریت نمود. این مفهوم، صرفاً به معنی ایجاد نهادها نیست (اسمیت، ۱۳۸۰:۱۳۳).

توسعه اقتصادی یکی از عواملی می‌باشد که نظم موجود در جوامع را دچار تغییر می‌کند، از این روست که توسعه اقتصادی باید همگام توسعه سیاسی باشد. به این صورت که توسعه اقتصادی به‌ویژه در کشورهای عقب مانده باعث شکل‌گیری طبقه‌بندی‌های جدیدی در جامعه می‌گردد. گروه‌ها و طبقات بوجود آمده در فرایند توسعه اقتصادی، به‌دنبال کسب قدرت سیاسی و مقامی متناسب با موقعیت جدید اقتصادی خود می‌باشند. همچنین توسعه اقتصادی میزان سواد، آموزش و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی را افزایش می‌دهد

و بدین ترتیب نیازها و خواسته‌هایی را به وجود می‌آورد که نظام سیاسی قادر به پاسخگویی به آنها نیست. پیرو این اتفاقات، شکاف طبقاتی در جامعه افزایش می‌یابد. بر این اساس توسعه اقتصادی در عین افزایش رفاه اقتصادی برای عده‌ای، افزایش ناکامی اجتماعی را نیز به دنبال دارد. برای رفع این ناکامی‌ها، افراد به مشارکت سیاسی روی می‌آورند. به عبارت دیگر ناکامی‌های اجتماعی حاصله از توسعه اقتصادی، توقعات و خواسته‌ها از نظام سیاسی را افزایش می‌دهد و این خود باعث می‌شود که افراد برای تأمین این خواسته‌ها، دامنه مشارکت سیاسی را گسترده‌تر کنند. حال، حل این مسئله بستگی زیادی به نهادینه شدن سیاسی جامعه دارد. منظور از نهادینه شدن فرایندی است که از طریق آن، سازمان‌ها و رویه‌ها ارزش و ثبات می‌یابند. اگر میزان نهادینگی سیاسی بالا باشد، این درخواست‌ها از کانال‌های قانونی بیان می‌شوند و در درون سیستم سیاسی، تعدیل و پاسخ داده می‌شوند و به عبارتی در حد بازی در سیستم محدود می‌مانند. اما اگر چنین کانال‌های مشروعی وجود نداشته و شکاف بین مشارکت سیاسی و نهادینگی سیاسی زیاد باشد، این تقاضاهای مشارکت به خشونت و بی‌ثباتی منجر می‌شود. در واقع ناکامی اجتماعی منجر به مشارکت سیاسی و مشارکت سیاسی در صورت فقدان نهادها و احزاب قدرتمند و کارآمد در جامعه، باعث بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد.

میزان نهادینگی سیاسی در جوامع دارای سطح پایین مشارکت سیاسی، به مراتب کمتر از آن جامعه‌ای است که از سطح مشارکت بالاتری بهره‌مند می‌باشد. در صورتی ثبات سیاسی جامعه حفظ می‌شود که به موازات افزایش مشارکت سیاسی، پیچیدگی، تطبیق‌پذیری و انسجام نهادهای سیاسی جامعه نیز فزونی گیرد. هانتینگتون با توجه به دو مؤلفه مشارکت سیاسی و نهادینه شدن فعالیت سیاسی، نظام‌های سیاسی را به دو گروه عمده مدنی و

پراتورین (یعنی بی‌بهره از نهادهای مدنی) تقسیم می‌کند که در گروه نخست نسبت نهادینه شدن به مشارکت، بالا است و در گروه دوم نسبت نهادینه شدن به مشارکت، پایین است. در نتیجه جوامع مدنی باثبات‌تر و جوامع «بریتورین» بی‌ثبات‌تر می‌باشند (هانتینگتون، ۱۳۷۰:۱۱۹). بنابراین این احزاب هستند که به مهمترین ویژگی توسعه سیاسی یعنی مشارکت، می‌پردازند. احزاب باعث می‌شوند تا طبقات مختلف شهری از جمله طبقه ضعیف و متوسط، کارگران، کشاورزان، روستائیان و ... برای احقاق حقوق خود، در سرنوشت سیاسی خویش دخیل شوند.

نظریه ابزاری، مشارکت را وسیله‌ای برای یک هدف یعنی برای دفاع یا پیشبرد یک فرد یا گروهی از افراد و سدی در برابر جباریت و استبداد در نظر می‌گیرند. بنابراین نظریه پرداز ابزارگرا استدلال می‌کند که افراد بهترین داور منافع خودشان هستند، حکومتی که مردم در آن مشارکت داشته باشند کارآمدتر است، افرادی که که از تصمیمات تأثیر می‌پذیرند حق دارند در گرفتن تصمیمات شرکت داشته باشند و مشروعیت و حکومت بر مشارکت استوار است (راش، ۱۳۷۷:۱۳۹).

رابرت لین (۱۹۵۹) نقشی را که مشارکت سیاسی ممکن است برای فرد ایفا کند به خوبی خلاصه کرده است: وسیله دنبال کردن نیازهای اقتصادی، ارضای نیاز به سازگاری اجتماعی، وسیله دنبال کردن ارزش‌های معین و وسیله برآوردن نیازهای ناخودآگاه و روانشناختی. در این زمینه، هم در نظر گرفتن کسانی که از لحاظ سیاسی مشارکت می‌کنند مهم است و هم افرادی که مشارکت نمی‌کنند. عدم دخالت در سیاست به شیوه‌های گوناگون به بی‌تفاوتی، بدبینی، بیگانگی و بی‌هنجاری نسبت داده شده است، اما باید میان این حالت‌های ذهن تمایزی برقرار کرد (راش، ۱۳۷۷:۱۴۲). بی‌تفاوتی فقدان علاقه است،

بدبینی یک نگرش بی‌رغبتی و سرخوردگی، و حال آنکه بیگانگی و بی‌هنجاری هر دو متضمن یک احساس دوری یا جدایی از جامعه هستند. اما در حالی که بیگانگی با خصومت مشخص می‌شود، بی‌هنجاری با سرگشتگی مشخص می‌گردد. مدارک و شواهد موجود نشان می‌دهند که افراد کاملاً بی‌تفاوت، حداقل بدبین و اغلب دستخوش بیگانگی و بی‌هنجاری هستند. درجات نسبی بی‌تفاوتی، بدبینی، بیگانگی و بی‌هنجاری در عین حال که مانع فعالیت در سطوح پایین‌تر مشارکت نمی‌شود ممکن است علت عدم مشارکت در سطوح بالای مشارکت سیاسی نیز باشد. بیگانگی نه تنها شکلی انفعالی به خود نمی‌گیرد، بلکه ممکن است به فعالیت سیاسی قابل ملاحظه، و به‌ویژه فعالیتی که متضمن عمل سیاسی خشن و انقلاب است نیز منجر شود. عدم دخالت یا مشارکت به میزان کم ممکن است نتیجه عواملی باشد که تا اندازه زیادی خارج از کنترل فرد است؛ آشکارتر از همه در جایی است که به گروه‌های معینی از افراد حق رسمی یا قانونی برای مشارکت داده نمی‌شود یا با زور از استیفای حقوق آنها و خواستشان برای پرداختن به فعالیتی سیاسی جلوگیری می‌شود (همان، ۱۴۳).

نتیجه اینکه، احزاب سیاسی به مثابه سد و کانالهایی عمل می‌کنند که انرژی متراکم توده‌ها و حالت عصیان و طغیان آنها را تبدیل به سکون و آرامش نموده و با به جریان انداختن آن در مجرای صحیح خود، نه تنها جلوی تخریب ساختارهای سیاسی و اجتماعی و را می‌گیرند بلکه در جهت حفظ و تداوم حیات نظام سیاسی به کار می‌روند. از سویی، احزاب می‌توانند با نقش خود، بی‌ثباتی‌های برآمده از فرایند توسعه و نوسازی را کاهش دهند. هاتینگتون در این مورد معتقد است که چون نیروهای جدید اجتماعی که طی فرایند نوسازی به وجود آمده‌اند خواهان مشارکت سیاسی گسترده هستند، از این رو، ثبات جامعه

در گرو آن است که بتواند این سطح فزاینده مشارکت سیاسی را جذب کند. به نظر هانتینگتون، ترکیبی از مشارکت گسترده و سازماندهی قوی حزبی، می‌تواند مانعی بر سر راه بروز خشونت و سیاست ناهنجار باشد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۸: ۱۲).

ب) کارکرد افزایش مشروعیت نظام و تأثیر بر ثبات سیاسی نظام

مشروعیت معرف حد پذیرش حکومت، از سوی مردم می‌باشد. به عبارتی دیگر چنانچه برآیند جامعه، تسلط حکومت یا نظامی خاص را بر خود می‌پذیرد، آن حکومت از مشروعیت برخوردار است. عدم پذیرش حکومت، به منزله نارضایتی و شورش عمومی نسبت به اصل حاکمیت می‌باشد که در صورت وجود اقتدار، ممکن است حکومت آن را سرکوب و نارضایتی در پایه‌های اجتماعی باقی مانده و تقویت گردد. اما در صورت عدم وجود اقتدار حاکمیت، به تدریج بر اساس عوامل خارجی یا داخلی به فروپاشی نظام سیاسی منجر خواهد شد. در نتیجه نظام سیاسی فاقد مشروعیت، قطعاً نمی‌تواند از دوام و پایداری مناسبی برخوردار باشد.

از اساسی‌ترین مؤلفه‌های تعیین‌کننده در ثبات سیاسی، نقش مردم در یک سیستم و نظام سیاسی است. یعنی اگر مردم از یک نظام سیاسی پشتیبانی و حمایت کرده و آن را با همان مؤلفه‌ها و ارزش‌ها استمرار بخشند، آن نظام از ثبات سیاسی برخوردار خواهد بود. به طوری که عامل مردم را از مهم‌ترین عوامل ثبات سیاسی قلمداد می‌کنند. البته شاید یک نظام استبدادی هم بتواند با به کارگیری انواع فشارها حاکمیت خود را تا حدودی استمرار بخشد اما نمی‌تواند برای درازمدت از ثبات سیاسی برخوردار شود. در جامعه استبدادی نظام سیاسی مشروعیت مردمی ندارد و با بحران مشروعیت مواجه است و به همین جهت همیشه

توسط زور و سرکوب و با وجود دستگاه‌های امنیتی و پلیسی ثبات سیاسی را حفظ می‌کند. در حالی که در جامعه مدنی نظام سیاسی از مشروعیت مردمی و ثبات سیاسی برخوردار است، بدین صورت که وقتی افراد می‌توانند از طریق احزاب سیاسی، آگاهی سیاسی کسب کرده و در سایه آگاهی حاصله برای پیشبرد اهداف و منافع خود به مشارکت در رقابت‌ها پردازند و در سایه چنین مشارکتی تأثیر خود را بر مسائل احساس می‌کنند؛ در این صورت نظام سیاسی از نظرشان مشروعیت خواهد یافت. همچنین وقتی شهروندان، برخی از اعضای حزب سیاسی خود را در مناسب بالای حکومتی مثل وزارت می‌بینند رضایت بیشتری از حکومت پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر وجود عضوی از حزب سیاسی در کابینه دولت باعث می‌شود که اعضا و هواداران آن حزب، مشروعیت بیشتری برای حکومت قائل شوند (خوش سخن، ۱۳۸۱: ۲۰).

همچنین امروزه یکی از مؤلفه‌های سنجش مشروعیت سیاسی یک نظام سیاسی، میزان مشارکت سیاسی افراد می‌باشد. بدین صورت که مشارکت سیاسی بالا به معنای مشروعیت بیشتر و مشارکت سیاسی پایین به معنای کاهش مشروعیت نظام سیاسی می‌باشد. بنابراین احزاب سیاسی با بالابردن سطح مشارکت سیاسی افراد بر مشروعیت نظام می‌افزایند که افزایش مشروعیت نیز به نوبه خود افزایش ثبات سیاسی را برای نظام در پی دارد.

ج) نقش احزاب در یکپارچگی و تأثیر آن در ثبات سیاسی

ممکن است در کشورهای در حال توسعه، در گام‌های اولیه، احزاب نقشی ویرانگر و تفرقه‌افکن داشته باشند و به صورت جناح‌ها و باندها و دسته‌بندی‌ها ظاهر شوند، اما همین که به صورت احزاب نیرومندی توسعه یافتند، به شیرازه‌ای توانا برای پیوند یک گروه

اجتماعی به گروه‌های اجتماعی دیگر تبدیل می‌شوند و بنیاد جدیدی را برای وفاداری و هویت ملی پی می‌ریزند که گسترده‌تر و فراگیرتر از گروه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های محلی است. احزاب قادرند با ایجاد کانال‌هایی ارتباطی، میان گروه‌های غیر مرتبط و احیاناً متخاصم و وارد کردن آنها در مجموعه‌ای از روابط متقابل و به هم پیوسته (کاری که از دست دولت‌ها بر نمی‌آید) از هم گسیختگی اجتماعی را کاهش داده و بدین طریق یکپارچگی ملی و در نتیجه ثبات سیاسی را تضمین کنند. در کل ترکیب گروه‌بندی‌های عمودی و افقی متفرق و احیاناً متخاصم، مأموریت حساسی است که عمدتاً از عهده احزاب برمی‌آید. احزاب می‌توانند در درون یک واحد سیاسی ایفاگر نقش میانجیگری سیاسی بین گروه‌ها باشند؛ امری که به وفاق میان گروه‌ها منجر شده و بدین طریق یکپارچگی ملی و ثبات سیاسی را تضمین می‌نماید. احزاب همچنین می‌توانند به منزله ابزاری نهادی، در پر کردن شکاف بین شهر و روستا عمل کنند و سرانجام این که در دو بعد می‌توانند به ایجاد انسجام و وحدت ملی و ثبات کمک نمایند: اول با عرضه نهادها و آرمان‌هایی که برای کل مردم یک جامعه ارزش و جذابیت داشته باشد و آنها را به دور یک محور گرد آورده و وحدت ببخشد. دوم کمک به یافتن و ایجاد آن ترتیبات نهادی که مذاکره و کانال‌های ارتباطی نامحدود را تشویق کرده و از این طریق، رهبران سیاسی و نمایندگان منافع متفاوت را بر سر جای خود نگه دارند و روند تجمیع و بیان منافع متضاد را تسهیل کنند، و به عبارتی، ساز و کاری برای مدیریت منازعات به دست می‌دهند (رحیمی، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

د) کارکرد جامعه پذیری سیاسی و تأثیر آن بر ثبات سیاسی

جامعه پذیری سیاسی روندی است که فرد در آن با وظایف، حقوق و نقشهای سیاسی خود در جامعه آشنا می شود. در این فرایند «فرهنگ سیاسی جامعه» از نسلی به نسل دیگر، یا از نهادی به گروههای مختلف جامعه انتقال می یابد. نهادهای جامعه پذیری سیاسی، با انتقال «فرهنگ سیاسی»، هم شرایط تداوم حیات سیاسی و نظام ارزشی آن را فراهم می کنند و هم سبب ثبات فرهنگ سیاسی، اجتماعی و سنتها می شوند. هر سیستم سیاسی برای تضمین، بقا و ادامه کارکرد خود، ناگزیر است که ارزشهای سیاسی و همچنین هنجارهایی را پی بریزد و به افراد جامعه انتقال دهد. اعضای جامعه باید ارزشها و هنجارهای سیاسی را بیاموزند و آنها را درونی سازند، چرا که در غیر این صورت بی نظمی به وجود خواهد آمد. احزاب در مقام ساختارهای سیاسی تخصصی، نقش مهم و حساب شده‌ای در جامعه-پذیری سیاسی دارند. احزاب سیاسی می کوشند تا برای جلب حمایت مردم به نفع نامزدهای خود، موضوعات خاصی را در اولویت قرار دهند، بی تفاوتی‌ها را برانگیزند و مسائل تازه‌ای بیابند. نظام رقابتی حزبی ممکن است انتقادات را متوجه صاحب منصبان دولتی کند ولی اغلب بر حمایت مردم از ساختارها و فرایندهای اساسی می افزاید. احزاب همچنین شهروندان را در تماس مستمر با ساختار سیاسی قرار می دهند. بیشتر افراد تنها علاقه محدودی به سیاست دارند و جریان مستمر فعالیت‌های حزبی که نقطه اوج آن برگزاری انتخابات ادواری است شهروندان را در رابطه شهروندی و نقش‌های مشارکتی خویش با برجا نگه می دارد.

احزاب سیاسی با تبلیغات سیاسی، مبارزه و فعالیت انتخاباتی، ارائه نظریات سیاسی و با مشخص و متراکم کردن منافع سیاسی، نقش عامل مستقیم جامعه‌پذیری سیاسی را بازی می -

کنند. در جامعه مدنی، آژانس‌های مختلف مثل رسانه‌های جمعی و مطبوعات و بالاخره احزاب سیاسی در جهت جامعه‌پذیری سیاسی فعالیت می‌کنند. احزاب با یاد دادن هنجارها و قواعد سیاست باعث درونی شدن آنها در افراد می‌شوند و بدین طریق، فرد را به یک شهروند آگاه از هنجارها و قواعد سیاسی مبدل می‌سازند که می‌تواند از منافع و خواسته‌های خود طبق قواعد و هنجارهای سیاسی دفاع کند، این امر باعث می‌شود:

فرد دیگر نیازی به خشونت و شورش احساس نکند.

به کارآمدی و مؤثر بودن خود واقف گردیده و به بیگانگی و سرخوردگی سیاسی مبتلا نشود.

حکومت نیز از نظر افراد مشروعیت یابد، چرا که زمینه‌های بازی به افراد داده می‌شود (خوش سخن، ۱۳۸۱: ۷).

همانگونه که بیان شد، جامعه‌پذیری سیاسی نقش مهمی در استمرار حیات یک نسل دارد. از طریق پروسه جامعه‌پذیری سیاسی است که نسل‌های قدیمی‌تر فرهنگ سیاسی جامعه را به نسل‌های جدیدتر منتقل می‌کنند؛ و با توجه به چنین انتقالی است که هر جامعه‌ای موفق می‌شود فرهنگ سیاسی خود را استمرار بخشد. با استفاده از این نظریه می‌توان علل بی‌ثباتی در یک نظام سیاسی را تشخیص داد و سریعاً به درمان آن پرداخت. به وسیله جامعه‌پذیری و دستیابی بر کانال‌های انتقال فرهنگی جامعه می‌توان وسایل تقویت آن دسته از هنجارهایی که به وحدت جامعه لطمه وارد می‌سازند و خطر از هم پاشیدگی فرهنگ سیاسی را افزایش می‌دهد، پیشگیری کرد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نقش احزاب در تأثیرگذاری بر رفتار و روش اعضای خود، بسیار مهم است. احزاب صرف نظر از نوع، نه فقط ابزاری برای جمع شدن نخبگان،

بلکه از آن مهمتر ابزاری هستند برای جامعه‌پذیری و آموزش سیاسی که به عادات و رفتارها نسبت به حکومت شکل می‌دهند. همانگونه که گفتیم نظام سیاسی برای اینکه از نظم و ثبات سیاسی برخوردار باشد باید بتواند ارزش‌ها و هنجارهای مورد نیاز خود را درون اعضای جامعه نهادینه نماید و این ارزش‌ها و هنجارها را به نسل‌های آینده نیز منتقل نماید. احزاب سیاسی کارآمد و قوی این فرایند؛ که همان جامعه‌پذیری سیاسی می‌باشد را به نحو احسن انجام می‌دهند. بنابراین احزاب سیاسی با ایفای نقش در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، در برقراری ثبات سیاسی نظام سیاسی مؤثر واقع می‌شوند.

وضعیت احزاب در دوران اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶)

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، گفتمان جدیدی مبتنی بر احیای ارزش‌های اولیه انقلاب و قانون اساسی توسط آقای خاتمی مطرح گردید. در این گفتمان بر توجه بیشتر به حرمت انسان و حقوق و آزادی‌های او، حاکمیت قانون و قانون‌گرایی، توسعه مشارکت مردم تأکید شد و گسترش نهادهای مدنی، حمایت از افزایش اختیارات شوراهای، گسترش امنیت اجتماعی، تصحیح فضای امنیتی کشور و گشایش فضای فرهنگی کشور از جمله اولویت‌های دولت در این راستا بود (فوزی توپسرکانی، ۱۳۸۴: ۳۴۴).

با روی کار آمدن دولت اصلاحات در دوم خرداد ۱۳۷۶ توسعه سیاسی در اولویت کاری قوه مجریه قرار گرفت. طبیعتاً رشد و گسترش احزاب سیاسی از ضروریات توسعه سیاسی پایدار می‌باشد، بنابراین انتظار می‌رفت که احزاب سیاسی در این دوران از رشد و گسترش چشمگیری برخوردار باشند. طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ احزاب از رشد زیادی نسبت به قبل برخوردار شدند و تحول چشمگیری در روند شکل‌گیری احزاب و تشکل‌های سیاسی

پدید آمد. آمارها نشان می‌دهند که از این تاریخ به بعد، تقاضا جهت تأسیس احزاب و گروه‌های سیاسی و نیز تشکیل سازمان‌های غیر دولتی، افزایش بسیار زیادی یافته است. تا قبل از تشکیل دولت خاتمی، تنها ۳۸ حزب، گروه و تشکل سیاسی در کشور دارای مجوز فعالیت بودند. اما پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، احزاب و گروه‌های سیاسی با سلیقه‌های مختلف و با دیدگاه‌های گوناگون، به وجود آمدند. طبق آمارهای موجود از نیمه دوم سال ۱۳۷۶ تا نیمه اول سال ۱۳۸۳، ۱۸۲ حزب، گروه، و تشکل سیاسی از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، مجوز فعالیت گرفتند. در نیمه دوم سال ۷۶ و ۷۷ که مدیریت وزارت کشور بر عهده عبدالله نوری بود، به ترتیب ۸ و ۴۲ مجوز فعالیت سیاسی صادر شد. در سال‌های ۷۸، ۷۹ و ۸۰ (دولت اول خاتمی)، به ترتیب ۱۹، ۲۱، ۴۵ پروانه فعالیت سیاسی صادر گردید. در دولت دوم خاتمی تا آذر ماه ۱۳۸۳ نیز حدود ۹۰ مجوز فعالیت به احزاب و تشکل‌های سیاسی داده شده است (خبرنامه وزارت کشور، آذرماه ۱۳۸۳). همچنین از سال ۸۳-۷۶، ۲۳۲ پروانه فعالیت برای دفاتر استانی و شهرستانی احزاب و تشکل‌های سیاسی صادر شد. در حالی که در مقطع قبل از دوم خرداد ۷۶، تنها دو مورد مجوز فعالیت برای احزاب در شهرستان‌ها صادر شده است.

ردیف	نوع مجوز	قبل از دولت خاتمی (قبل از شهریور ۷۶)	بعد از شروع دولت خاتمی (از شهریور ۷۶ تا شهریور ۸۳)
۱	پروانه فعالیت تشکل‌های حزبی و سیاسی	۳۸	۱۸۳
۲	پروانه فعالیت به دفاتر استانی و شهرستانی احزاب و تشکل‌ها	۲	۲۳۲
۳	پروانه فعالیت به تشکل‌های صنفی و تخصصی	۹۰	۱۸۳
۴	پروانه فعالیت به دفاتر استانی و شهرستانی تشکل‌های صنفی و تخصصی	-	۸۰
۵	پروانه فعالیت به تشکل‌های اقلیت‌های دینی	۲۲	۲۵
۶	پروانه فعالیت به تشکل‌های زنان	۳	۱۰
۷	مجوز برپایی راهپیمایی سیاسی و تحصن	-	۱۰۱

جدول شماره ۱ (به نقل از خواجه سروی، پیشین: ۴۴)

همانگونه که آمارها نشان می‌دهند، از نظر کمی، احزاب و تشکل‌های سیاسی از خرداد ۷۶ به بعد، نسبت به دوره‌های قبل رشد قابل توجهی داشته‌اند. این رشد را از نظر کیفی و میزان فعالیت نیز می‌توان مشاهده نمود. بعد از دوم خرداد ۷۶، گروه‌ها و احزاب سیاسی کشور در قالب دو طیف چپ و راست، به فعالیت‌های سیاسی خود سرعت بخشیدند. طیف اول که به جبهه دوم خرداد نیز معروف است، از هیجده گروه و تشکل سیاسی تشکیل می‌شد. این گروه‌ها علی‌رغم اختلاف نظرهای فراوان، در دو چیز اشتراک نظر داشتند: حمایت از خاتمی و مقابله با رقیب سیاسی (جناح راست). این گروه‌ها عبارت بودند از: مجمع روحانیون مبارز تهران، انجمن اسلامی معلمان، خانه کارگر، حزب همبستگی ایران اسلامی، حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، مجمع اسلامی بانوان، جمعیت زنان جمهوری اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، شورای هماهنگی گروه‌های خط امام (ره)، انجمن اسلامی مهندسان ایران، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها، انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران، مجمع مدرسان و محققان حوزه علمیه قم، مجمع ادواری نمایندگان مجلس شورای اسلامی و حزب کارگزاران ایران اسلامی. در میان این گروه‌ها دو تشکل حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در دوره مورد مطالعه این پژوهش تأثیرگذارترین بوده‌اند (همان، ۳۷۵).

طیف راست، دومین طیف قدرتمند و فعال عرصه سیاسی - اجتماعی جامعه ایران در این دوره محسوب می‌گردد. جناح راست که در رأس آن، جامعه روحانیت مبارز قرار دارد، خود نیز از گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی مختلفی تشکیل شده که در دوره مذکور، در تعامل و رقابت با جناح چپ قرار داشته است. این جناح از گروه‌ها و تشکل‌های زیر تشکیل شده بود: جمعیت مؤتلفه اسلامی، جامعه اسلامی مهندسين، جامعه زینب، انجمن

اسلامی پزشکان، جامعه اسلامی کارگران، انجمن اسلامی اصناف بازار تهران، جامعه اسلامی دانشگاهیان، جامعه اسلامی دانشجویان، جامعه اسلامی فرهنگیان، جامعه وعاظ تهران، کانون اسلامی فارغ‌التحصیلان شبه قاره هند (مرتجی، ۱۳۷۹: ۴۳۱).

شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت اصلاحات

یکی از جلوه‌های برجسته تاریخ سیاسی معاصر ایران (و مشخصاً تاریخ یک سده اخیر)، بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سیاسی و کشمکش‌های گسترده، شدید، و غالباً خشونت‌آمیز سیاسی است. از قتل ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۵ شمسی، که سر آغاز تشدید بحران‌های سیاسی و اقتصادی و تضعیف حکومت استبدادی قاجار بود و سرانجام به وقوع انقلاب مشروطه انجامید، تا تشدید جناح‌بندی‌ها و کشمکش‌های سیاسی در درون نظام جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۷ ش که منجر به رویارویی شدید محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان در صحنه سیاسی ایران شد و موج جدیدی از خشونت سیاسی داخلی را نیز به دنبال داشت، ایران یک سده پر از کشمکش و خشونت سیاسی را پشت سر گذاشت. جامعه ایران، نیمی از یک سده را به طور متناوب، درگیر شورش‌ها، جنبش‌ها، انقلاب‌ها، و بی‌ثباتی‌ها و هرج و مرج‌های سیاسی بر آمده از آنها و نیم دیگر را نیز به تناوب، در زیر سایه حکومت‌های اقتدارگرا و غالباً سرکوب‌گر به سر برده است. اما عمر این نوع حکومت‌ها نیز غالباً کم بوده و هیچ‌گاه از حدود پانزده سال فراتر نرفته است و معمولاً از طریق یک جنبش سیاسی یا انقلاب یا عوامل دیگری نظیر مداخله نظامی خارجی، به شدت تضعیف شده یا کاملاً فرو پاشیده‌اند (دلآوری، ۱۳۷۸: ۲۵۰).

در این قسمت با توجه به شاخص‌هایی که از بی‌ثباتی ارائه نمودیم به بررسی وضعیت ثبات‌ابی ثباتی سیاسی در دوره مورد مطالعه می‌پردازیم. بنابراین شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوران اصلاحات را بر اساس شاخص‌سازی بالا می‌توان به صورت جدول زیر نشان داد.

داده‌های مربوط به شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوران دولت سید محمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶) (۱۹۸۸-۲۰۰۵). Artur, 2005) به نقل از عظیمی دولت آبادی، ۸۹: ۱۳۸۷)

سال	ترور سیاسی	اعتصابات عمومی	جک چراغ	بحران‌های حکومتی	شورش‌ها	تظاهرات ضدحکومتی	کم‌دنا	تغییرات نهادی عمده	تغییرات کابینه
۱۹۹۸	۳	-	-	-	-	۱	-	-	-
۱۹۹۹	۱	-	-	-	-	۵	-	-	-
۲۰۰۰	۱	-	-	-	-	-	-	-	-
۲۰۰۱	-	-	-	-	۱	-	-	-	۱
۲۰۰۲	-	-	-	-	-	۳	-	-	-
۲۰۰۳	-	-	-	-	۲	۴	-	-	-
۲۰۰۴	-	-	-	-	-	-	-	-	-
۲۰۰۵	-	-	-	-	-	-	-	-	-
جمع	۵	-	-	-	۳	۱۳	-	-	۱

جدول شماره ۲

بنابر آمار جدول فوق در دوران مورد مطالعه ۵ ترور سیاسی، ۳ شورش و ۱۳ مورد تظاهرات ضد حکومتی رخ داده است. همانگونه که ملاحظه می‌شود طبق تقسیم‌بندی که انجام شد حوادث مذکور تحت شاخص‌های بی‌ثباتی که در قالب چالش‌ها (چه سلامت-

آمیز و چه غیر مسالمت‌آمیز) نه تغییرات قرار می‌گیرند، به شمار می‌روند. به عبارت دیگر شاهد رخداد حوادثی می‌باشیم که نظام سیاسی را با چالش روبرو می‌سازند نه تغییر. پاره‌ای وقایع مهم دوران دولت سید محمد خاتمی که در ارتباط با وضعیت ثبات سیاسی در این دوران می‌باشند را می‌توان در جدول زیر به نمایش گذارد:

ردیف	والعه
۱	دستگیری شهردار تهران (غلامحسین کرباسچی) و محاکمه‌ی او
۲	تجمعات و اعتراضات گسترده به ساختمان آیت‌الله منتظری در قم
۳	اعتراضات دانشجویان و تجمع دانشگاهیان در ارتباط با استیضاح عبدالله نوری و مهاجرانی
۴	قتل‌های مربوط به فعالان و نویسندگان سیاسی، دانشجویان، همسران پروانه اسکندری، محمد شریف، محمد مختاری، و محمدجعفر پوینده
۵	وقوع حادثه‌ی کوی دانشگاه تهران پس از توفیق روزنامه‌ی سلام
۶	تجمع و اعتراضات دانشجویی در پاره‌ای از دانشگاه‌های کشور (خصوصاً تهران و تبریز)
۷	وقوع شورش‌ها و ناآرامی‌ها در سطح کشور، به‌ویژه در شهر تهران در پی حوادث مربوط به کوی دانشگاه تهران
۸	ترور سعید حمجاریان
۹	اعتراضات و انتصابات معلمان

جدول شماره ۳

سید محمد خاتمی پس از پیروزی در انتخابات، کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. طیف وسیع و نامتجانس متحدان و حامیان خاتمی، او را در انتخاب کابینه با محدودیت‌ها و مشکلات بسیاری مواجه کرده بود و خاتمی در این مورد، ناچار بود هم حساسیت‌های شدید جناح مخالف خود، هم ملاحظات مربوط به گروه‌های سیاسی متحد خود، و هم وعده‌های خود به مردم را با یکدیگر جمع کند. از همان ابتدا، با توجه به نقطه تمرکز

برنامه‌ها و شعارهای خاتمی، وزارت‌خانه‌های مرتبط با امور سیاسی و فرهنگی، از اهمیت خاصی برخوردار بودند. خاتمی در مورد وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مرتبط با امور اقتصادی، ترکیبی از افراد میانه‌رو و یا مرتبط با کارگزاران را در کابینه خود گنجانید. تمام اعضای کابینه وی، رأی لازم را از مجلس گرفتند. اما مجلس در هنگام بررسی اعضای کابینه، نشان داد که به ویژه در مورد وزارت‌خانه‌های سیاسی و فرهنگی، نگرانی شدیدی دارد. به طوری که آرای وزارت کشور، فرهنگ و ارشاد و آموزش عالی، نسبت به دیگر وزرا بسیار کم بود (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۸۷:۹۱).

با شروع کار کابینه خاتمی، به زودی دگرگونی‌های قابل ملاحظه‌ای در فضای سیاسی و فرهنگی کشور پدید آمد. گسترش و تنوع سریع مطبوعات و بازتاب دیدگاه‌ها و شخصیت‌های گوناگون سیاسی در صحنه اجتماع، از طریق تشکل‌ها و گروه‌هایی که وزارت کشور کابینه خاتمی آنها را مجاز اعلام کرده بود، از جمله دگرگونی‌های آشکار در این زمینه بود. فضای سیاسی کشور از انبساط، تحرک و تنوع قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و طرح مسائل و خواسته‌ها و انتقادات گوناگون از سوی گروه‌های مختلف، چه در مطبوعات و چه در گروه‌های سیاسی، نشانه‌های یک جنبش سیاسی اصلاح‌طلبانه را با خود داشت. این انتظارات و درخواست‌ها که روز به روز گسترش و عمق بیشتری پیدا می‌کردند، از تنوع خاصی برخوردار بود و از تحقق آزادی‌های فکری و سیاسی تا ضرورت بازنگری در تفسیرهای محافظه‌کارانه، از حقوق و آزادی‌های گروه‌های مختلف، به ویژه زنان و جوانان و نحوه ارتباط و معاشرت‌های اجتماعی تا ضرورت بهبود اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم و حتی برخی خواسته‌های قومی - زبانی را شامل می‌شدند. در مجموع، یکی از مهمترین آثار روی کار آمدن دولت خاتمی را می‌توان فراهم شدن شرایط برای طرح خواسته‌های

بی‌شمار گروه‌های مختلف و مهم‌تر از آن، ارائه یک تلقی جدید از حقوق و آزادی‌های مردم توسط دولت دانست (همان: ۱۰۶۵).

در مقابل، جریان مخالف دولت که از مدت‌ها پیش از شروع به کار دولت خاتمی، ناخرسندی عمیق خود را از وعده‌ها و برنامه آزاد سازی سیاسی و فرهنگی او ابراز کرده بود، انتقادات و حملات خود را علیه اجرای این برنامه آغاز کرد. آنها با استناد به برخی مطالب مندرج در مطبوعات، گسترش این نوع آزادی را باعث «تسلط لیبرالیسم» و «رواج اباحه‌گری»، «تهدید ارزش‌های مذهبی» و «تسلط دگراندیشان» دانسته و همه اینها را تهدیدی علیه نظام تلقی کردند. از سوی دیگر، با گسترش تجمعات سیاسی دانشجویی در کشور، زمینه برای درگیر شدن گروه‌های موافق و مخالف اصلاحات دولت فراهم آمد و در موارد متعددی این تجمعات به درگیری انجامید که مخالفان خاتمی این ناآرامی‌ها را به سیاست‌های آزادسازی و برنامه توسعه سیاسی دولت و عملکرد وزارت کشور نسبت می‌دادند (همان: ۱۰۶۶).

شاید بتوان اولین رویارویی جناح مخالف با دولت خاتمی را محاکمه شهردار تهران، غلامحسین کرباسچی، دانست. وی که در انتخابات مجلس پنجم به حمایت از نامزدهای کارگزاران سازندگی مشهور شده و برخی سیاست‌های خاص را در حوزه‌های فرهنگی دنبال می‌کرد، در اواخر سال ۱۳۷۶، توسط دادگستری تهران دستگیر و محاکمه گردید. محاکمه وی که به بروز مخالفت‌ها و اعتراضات حامیان دولت منجر شد، به صورت علنی از طریق صدا و سیما پخش گردید. این محاکمه که در زمان ریاست آیت‌الله محمد یزدی بر قوه قضائیه، از اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران انجام گرفت (و ریاست دادگستری

را حجت‌الاسلام علی رازینی بر عهده داشت)، از سوی دولت و حامیان او به معنای سنگ-اندازی جناح مخالف در راه دولت و مقابله با آن تعبیر گردید.

روزنامه‌های طرفدار جناح راست، از این اقدام دادگستری حمایت کرده و محاکمه شهردار تهران را اقدامی شایسته دانسته و در مقابل، روزنامه‌های دوم خردادی به آن اعتراض می‌کردند. دولت خاتمی نیز از شهردار تهران حمایت کرد و در حمایت از وی، نمایشگاهی از خدمات و دستاوردهای شهردار تهران را در وزارت کشور تشکیل داد. نتیجه این محاکمه، با زندانی شد و انفصال شهردار تهران از خدمات دولتی، به نفع جناح راست تمام شد. استیضاح وزیر کشور، عبدالله نوری، در خرداد ۱۳۷۷ به رهبری عناصر شاخص جناح راست (محمد رضا باهنر، مرضیه وحید دستجردی، مهدی رضا درویش‌زاده، سیدرضا طاهر طاهری، و عباسعلی نورا) از طریق طرح اعتراض نسبت به وجود تشنج و ناآرامی در کشور، توانستند با ۱۳۷ رأی عدم اعتماد، به وزارت چند ماهه عبدالله نوری پایان دهند (همان: ۹۳).

در پاییز و زمستان ۱۳۷۷، واقعه‌ای رخ داد که فضای داخلی ایران را ملتهب و نظام سیاسی را با چالش جدی مواجه کرد. این واقعه که از آن به عنوان «قتل‌های زنجیره‌ای» تعبیر می‌شود، تا مدت‌ها هم در داخل و هم در سطح بین‌المللی، ثبات سیاسی نظام سیاسی را تحت تأثیر قرار داد. در ابتدای آذر ماه ۱۳۷۷، مشخص شد که یک سلسله قتل‌های سازمان یافته علیه نویسندگان و فعالان سیاسی منتقد یا مخالف نظام صورت گرفته است. شبکه‌ای اجرایی این قتل‌ها که با پی‌گیری خاتمی و حمایت آیت‌الله خامنه‌ای نیز همراه بود، شناسایی گردید. وزارت اطلاعات اعلام کرد که برخی از کارکنانش در این قتل‌ها دخالت داشته‌اند. به دنبال این موضوع، فشار برای کنار گذاشتن وزیر اطلاعات از سوی مطبوعات و

گروه‌های طرفدار خاتمی آغاز شد و سرانجام به استعفای وزیر منجر گردید. در این زمان، وزارت اطلاعات در تصدی حجت الاسلام دری نجف‌آبادی بود که از اعضای شورای مرکزی جامعه روحانیت محسوب می‌گردید. بنابراین با توجه به فضای عمومی جامعه که جناح راست را به خشونت‌طلبی، مخالفت با آزادی بیان و مطبوعات متهم می‌کرد. انتساب این واقعه به این جناح، در سطح جامعه مؤثر افتاد. بر این اساس، موجی از شایعات و اتهامات شروع شد و مطبوعات جناح دوم خرداد، جناح رقیب را به دست داشتن در این قتل‌ها متهم نمود و یا حداقل این فکر را القا نمودند که جناح رقیب و خصوصاً برخی از عناصر آن، با «تئوریزه کردن خشونت»، در زمینه سازی این قتل‌ها مؤثر بوده است. نتیجه این وقایع در سطح داخلی، استعفای وزیر اطلاعات، رواج اتهامات و فضای ملتهب سیاسی بود و در سطح بین‌المللی نیز مشکلاتی را برای کشور به وجود آورد. اصول‌گرایان نیز ناگهان جناح حاکم را متهم به دست داشتن در این قتل‌ها کردند. آنها استدلال کردند که مسئول اصلی قتل‌ها، مصطفی کاظمی است که وی از هواداران جدی خاتمی است. هر چند رسانه‌های دوم خردادی با انسجام و هماهنگی کامل، حملات منظم شده‌ای را علیه اینان به راه انداختند و جناح اصول‌گرا به دلیل ناهماهنگی، نداشتن جراید مناسب، و رعب منتج از شکست در انتخابات، نتوانستند به خوبی از ادعای خود دفاع کنند. ولی استدلال آنها توانست جناح حاکم را در موضع تدافعی قرار دهد و تا حدی از تهاجم آنها جلوگیری کند. به‌علاوه تأخیر و ضعف مدیریتی‌ای که مرجع رسیدگی به پرونده از خود نشان داد، از یک سو زمینه را هرچه بیشتر برای بهره‌برداری سیاسی از اطلاعات ناقص پرونده فراهم کرد و از سوی دیگر، دست به دست شدن پرونده در دست چند گروه امنیتی و قضایی، و به درازا کشیدن بررسی آن در حدود چهار سال، و مرگ مشکوک یکی از متهمان پرونده

(سعید امامی) در بازداشتگاه، از اعتبار دستگاه قضایی نزد افکار عمومی به شدت کاست و نوعی سردرگمی در بخش قضایی و امنیتی نظام را به نمایش گذاشت (خواجه سروی، ۱۳۸۲: ۳۹۸).

در سال ۱۳۷۷، برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انتخابات شوراها برگزار گردید و در اکثر نقاط کشور، خصوصاً شهر تهران، نمایندگان و کاندیداهای جناح دوم خرداد به پیروزی رسیدند. این پیروزی، همانند سایر پیروزی‌های جناح مذکور، عمدتاً مدیون روزنامه‌های پر تیراژ وابسته به این جناح بود که در زمان وزارت عطاءالله مهاجرانی، از جهات مختلف رشد کرده بودند. اما طولی نکشید که این سیر رشد با روی دادن دو اتفاق متوقف گردید. این دو رویداد، یکی استیضاح وزیر فرهنگ و ارشاد دولت خاتمی، سید عطاءالله مهاجرانی، و دیگری تصویب طرح اصلاح قانون مطبوعات و در پی آن، کاهش اختیارات هیئت منصفه بود.

طرح اصلاح قانون مطبوعات، که کلیات آن در شانزدهم تیر ماه ۱۳۷۸ به تصویب اکثریت مجلس پنجم رسید، موجب بروز کشمکش‌ها و اختلافات جدیدی بین دو جناح اصلی کشور و دولت و مجلس گردید. هم‌زمان با تصویب این طرح، در روزنامه سلام به مدیریت حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، عضو مجمع روحانیون مبارز تهران، در ۱۶ تیر ماه ۱۳۷۸، نامه‌ای محرمانه از وزارت اطلاعات چاپ شد که به استناد محتوای آن، ادعا شده بود که طرح اصلاح قانون مطبوعات از طرف سعید امامی تهیه شده است. بلافاصله وزارت اطلاعات از روزنامه سلام به دلیل چاپ سند محرمانه آن وزارتخانه به دادگاه ویژه روحانیت شکایت کرد. دادگاه ویژه روحانیت نیز روزنامه سلام را توقیف کرد. در شام‌گاه ۱۷ تیر ۱۳۷۸، جمعی از دانشجویان در کوی دانشگاه تهران، در اعتراض به توقیف روزنامه سلام،

تجمع اعتراض‌آمیز برپا کردند. این تجمع، نقطه آغاز بحرانی بود که به کوی دانشگاه معروف شد (همان: ۴۰۸).

نیروی انتظامی در ۱۸ تیر ۱۳۷۸، به تجمع دانشجویان خوابگاه دانشگاه تهران حمله برد. عناصر سیاسی وزارت کشور وابسته به حزب مشارکت، از این واقعه استفاده کردند و بر تشنج دامن زدند که به دنبال آن تشنج در برخی دانشگاه‌ها و شهرهای کشور آغاز شد. در خیابان‌های منتهی به دانشگاه تهران، طی چند روز آشوب و درگیری به پا گردید. در دانشگاه تبریز، اعتراضات دانشجویی اوج گرفت که در نهایت، در اثر هجوم پلیس و کشته شدن یک نفر، تا حدودی آرام شد. این حادثه، یا به عبارت دقیق‌تر، این بحران، کاملاً در ارتباط با منازعه جناح‌های سیاسی کشور و رقابت‌های نخبگان درون مجلس و دولت قرار داشت؛ به گونه‌ای که با بیانیه‌ها و سخنرانی‌های نخبگان اوج می‌گرفت و آرام می‌شد.

جبهه دوم خرداد در تبلیغات وسیع خود، مدعی شد که بحران کوی دانشگاه، دنباله قتل‌های زنجیره‌ای بوده و برای مقابله با دولت خاتمی طراحی شده است. پی‌گیری بحران در شورای عالی امنیت ملی، به عزل فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ (سردار نظری) منجر شد. وی در دادگاه نظامی محاکمه، ولی تبرئه شد. به علاوه وزیر فرهنگ و آموزش عالی وقت، رئیس وقت دانشگاه تهران، و برخی مدیران دیگر برای تحریک و تشنج بیش‌تر، به طور موقت از سمت خود استعفا کردند. همه این تحولات، به اضافه پی‌گیری‌های اطلاعاتی و قضایی، خوراک مطبوعات انتقادی دوم خرداد شد و آنها توانستند با بهره‌گیری از این موقعیت، رقیب را به شدت تحت فشار قرار دهند؛ به طوری که جناح راست در این حادثه، موضع کاملاً انفعالی به خود گرفت (همان: ۴۰۹).

مقدمات انتخابات مجلس ششم در شرایطی برگزار گردید که گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در کشور، و به ویژه نیروهای برنده در انتخابات ریاست جمهوری که تحت عنوان «جبهه دوم خرداد» ائتلاف گسترده‌ای را تشکیل داده بودند، به شدت فعالیت می‌کردند. صف‌بندی جناح‌ها و گروه‌های سیاسی فعال در کشور، در این مقطع به شرح زیر بود:

در یک سو، جبهه دوم خرداد و در سوی دیگر، منتقدان آنها قرار داشتند. دوم خردادی‌ها طیف وسیعی از نیروهای مختلف چپ و میانه‌رو داخل نظام، شامل مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران سازندگی، جبهه مشارکت ایران اسلامی، دفتر انجمن‌های اسلامی دانشجویان، و برخی گروه‌های دیگر که خود را گروه‌های دوم خردادی می‌نامیدند، می‌شد که عمدتاً گروه‌های داخل حاکمیت بودند؛ هرچند برخی جریانات دیگر مثل نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها نیز در این فضا وارد عرصه رقابت‌ها در حمایت از جبهه دوم خرداد گردیدند. در مقابل این جریان، طیف دیگری از منتقدان برنامه‌های دولت، شامل جامعه روحانیت مبارز، جمعیت مؤتلفه، و گروه‌های هم‌سو با آنها قرار داشتند.

طیف اول، در آستانه انتخابات ائتلاف بزرگی با نام «جبهه دوم خرداد» تشکیل داده و به صورت فعال و منسجم، در انتخابات شرکت کردند. در این انتخابات، همچنین گروه‌های ملی‌مذهبی و نهضت آزادی که بعد از تحولات دوم خرداد فعالیت‌های خود را گسترش داده بودند، به فعالیت پرداخته و با معرفی یک لیست سی نفره، وارد صحنه انتخابات شدند. در بررسی صلاحیت کاندیداهای این دوره، شورای نگهبان بر خلاف انتظار، صلاحیت اکثر کاندیداهای نیروهای دوم خردادی درون نظام را مورد تأیید قرار دادند؛ هر چند صلاحیت عده‌ای از کاندیداهای آنها مورد تأیید واقع نشد. اما به هر حال، این برخورد باعث فعال

شدن رقابت انتخاباتی بین طرفداران دوم خردادی و منتقدین آنها شد. در نهایت، ائتلاف گروه‌های دوم خرداد در این انتخابات به پیروزی دست یافتند. در حوزه انتخاباتی تهران، بیست نفر (از سی نفر نماینده تهران) از لیست مجمع روحانیون مبارز بودند و در مجموع، ائتلاف نیروهای چپ و دوم خردادی حدود هفتاد درصد کرسی‌های مجلس را تصاحب و نیروهای منتسب به جناح راست، بین ۲۰-۲۵ درصد کرسی‌های مجلس را به دست آوردند. به طور مثال، در حوزه انتخاباتی تهران، تنها یک نفر از لیست جناح راست و جامعه روحانیت مبارز (دکتر غلامعلی حداد عادل) به مجلس راه یافت و بقیه، حد نصاب لازم را به دست نیاوردند (فوزی توپسرکانی، ۱۰۷۳-۱۰۷۴).

در هنگام اعلام نتایج، نهاد ناظر بر انتخابات، با اعلام خدشه دار بودن و ابطال انتخابات برخی حوزه‌های انتخابیه، موجب بروز پاره‌ای تنش‌ها و اغتشاشات در سطح جامعه شد. بروز اغتشاشات که شاهدی بر بی‌ثباتی سیاسی است، در ۲ اسفند ۱۳۷۸ و در شهرهای شادگان، بروجن، و شوش درگیری‌هایی روی داد. در شادگان، علاوه بر تخریب برخی ساختمان‌های دولتی، بسیاری از اموال مردم به سرقت رفت و ده‌ها خودروی متعلق به نهادها و ادارات دولتی، به آتش کشیده شد. در شوش، به ساختمان فرمانداری تعرض، و یک بانک و کتابخانه امور تربیتی به آتش کشیده شد. همچنین شیشه‌های فرمانداری، اداره پست، آب و فاضلاب، دو بانک، و تعدادی از مدارس شکسته شد. همچنین عده‌ای از مردم میناب، جاسک و رودان، در اعتراض به ابطال انتخابات شهرستان‌های خود، در مقابل وزارت کشور تجمع کردند. و در شهرستان‌های باشت و گچساران نیز در اعتراض به ابطال انتخابات توسط شورای نگهبان، تجمع اعتراض آمیزی شکل گرفت و شیشه برخی ادارات و بانک‌ها شکسته شد (خواجه سروی، ۲۱۵-۲۱۶).

بزرگترین چالش در خصوص انتخابات مجلس ششم در شهر تهران به وجود آمد. شورای نگهبان با اعلام بروز پاره‌ای تقلب‌ها در حوزه انتخاباتی شهر تهران، اعلام نتایج انتخابات و تأیید و صحت آن را به تعویق انداخت. این موضوع، باعث بروز نگرانی‌هایی در خصوص تقلب در انتخابات این شهر شد که در نهایت، با حکم حکومتی مقام معظم رهبری، صحت انتخابات شهر تهران تأیید، و به نگرانی‌ها پایان داده شد.

نتیجه گیری

در این نوشته کوتاه و موجز پس از بررسی مفهوم ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، احزاب و کارویژه‌های آن، نقش احزاب و بویژه دو حزب از جریان‌های مختلف سیاسی کشور مورد بررسی قرار گرفت. براساس آنچه گذشت، می‌توان گفت:

۱- براساس یافته‌های این پژوهش، احزاب سیاسی یکی از نیازهای ضروری جوامع امروزی می‌باشند که در نظام سیاسی عهده‌دار انجام برخی از کارکردهای نظام سیاسی می‌باشند. هر نظام سیاسی برای تداوم اعتلای خویش و دستیابی به اهداف و نیازهای خود، نیاز به داشتن حداقلی از ثبات سیاسی می‌باشد. به عبارت دیگر نظام سیاسی بدون برخورداری از میزانی از ثبات سیاسی نمی‌تواند اهداف و برنامه‌های خود را عملی نماید و در نتیجه به بن‌بست و فنا منجر می‌گردد. از این روی احزاب سیاسی به عنوان یکی از ساختارهای موجود در نظام سیاسی با ایفای نقش‌های متعددی به عنوان کارکرد و کارویژه آنها، نظام سیاسی را به سمت ثبات سیاسی رهنمون می‌کنند. به عبارت دیگر با انجام مطلوب کارکردهایی که برای آنها در نظام سیاسی تعریف شده، از وقوع بی‌ثباتی سیاسی برای نظام سیاسی جلوگیری می‌کنند و در صورت بروز بی‌ثباتی سیاسی، آن را کنترل و محدود می‌نمایند.

بنابراین هر چه نظام سیاسی از نظام حزبی قوی‌تر و احزاب کارآمدتری برخوردار باشد از حوادث بی‌ثبات‌کننده بیشتر در امان می‌ماند. متأسفانه احزاب سیاسی در کشور ما به دلیل کارآمد نبودن؛ که خود از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد، نتوانستند نقش و تأثیر مثبتی بر حوادث بی‌ثبات‌کننده مورد بررسی در این مقاله ایفا نمایند. لذا، این احزاب، اولاً از پتانسیل لازم جهت مانع شدن از بروز بی‌ثباتی سیاسی در مقطع مورد مطالعه برخوردار نبودند و ثانیاً علیرغم رخداد این بی‌ثباتی‌ها نتوانستند در جهت رفع و کنترل آنها نقشی ایفا نمایند.

۲- در ماجرای تحصن مجلس و دوره مدنظر این مقاله، روابط قدرت در ایران در شرایط و موقعیت خاصی قرار گرفت. در این شرایط با توجه به دوره آخر ریاست جمهوری اصلاح طلبان، هر کدام از گروه‌های سیاسی راست (حزب مؤتلفه) و چپ (حزب مشارکت) تلاش کردند تا از توزیع مجدد سرمایه‌های رسمی سیاسی استفاده کنند و بر انباشت این سرمایه خود بیفزایند. مجلس ششم با ترکیب اکثریت اصلاح طلبان در واقع آخرین سکوی قدرتی بود که با پیروزی در آن اصلاح طلبان می‌توانستند امید بیشتری به موفقیت در انتخابات بعدی ریاست جمهوری داشته باشند. از این رو ما شاهد یک دوره گذار اساسی و انتقال قدرت بودیم که برای هر کدام از گروه‌های مذکور بسیار حیاتی بود. در چنین شرایطی مسأله رد صلاحیت تعداد زیادی از نمایندگان مجلس ششم از سوی اصلاح طلبان به مثابه کودتایی برای حذف آنها از میدان قدرت تلقی شد و با اعلام تحصن، استعفا و روزه سیاسی تلاش کردند تا بیشترین فشار را بر نهادهای سیاسی تصمیم‌گیرنده مانند شورای نگهبان وارد کنند. در چنین شرایطی هر کدام از این نیروها تلاش کردند تا با روایت متفاوتی از مسأله تحصن، روایت ایدئولوژیک خود را سامان دهند. به نظر ما، صرف نظر از خود عمل تحصن، گفتارهایی که در حول این ماجرا شکل گرفتند را باید مورد بررسی قرار داد.

۳- هر دو حزب تلاش کردند تا با ارائه روایت خود و تأکید بر برخی از مفاهیم مخاطبین عمومی را نسبت به ماجرا توجیه و قانع کنند. بررسی‌های موردی ما، نشان می‌دهد که حزب مؤتلفه و گروه‌های وابسته و همسو با آن با تأکید زیاد بر مسئلهٔ جمهوریت و مترادف‌های معنایی آن مانند قانون‌گرایی تلاش کرد تا روایت خود را سامان دهد. به این ترتیب از نظر سخنگویان این گفتمان، عمل تحصن اقدامی در راستای تحصن بود. با این همه می‌توان گفت که با جداسازی دو مفهوم اصلاح طلب اصول‌گرا و اصلاح طلب افراطی و رادیکال توانست میدان قدرت را چند شقه کند و با جدا نمودن بخشی از اصلاح طلبان به رویارویی با بقیه اصلاح طلبان اقدام کند. در سوی دیگر، حزب مشارکت و گروه‌های همسو با آن، با استفاده از ذخایر گفتمانی خود مانند قانون و اصل حاکمیت مردم تلاش کردند تا رد صلاحیت‌های گسترده را به مثابه امری غیرقانونی روایت کنند و آن را به مثابه فربه شدن بخش انتصابی در مقابله با بخش انتخابی و تبدیل جمهوریت به سلطنت از انباشت سرمایه پیشین خود بهره برداری کنند. با این همه، بر اثر شکافی که میان خود اصلاح طلبان به وجود آمد، در عمل ما شاهد دو شقه شدن اصلاح طلبان به دو بخش اعتدالی و افراطی هستیم که از این واقعه به بعد شکل عینی تری یافت. اصلاح طلبان با کوبیدن بر طبل حرف‌های مکرر خود نتوانستند مفهوم خلاقانه جدیدی را وارد میدان قدرت بکنند. همچنانکه گفتیم بر اثر این اتفاق حتی ائتلاف گفتمانی میان اصلاح طلبان در هم شکست.

۴- به این ترتیب می‌توان گفت که از لحاظ میدان قدرت تحصن باعث ائتلاف و انسجام بیشتری در میان راست‌گرایان شد و به همین میزان شکاف عمیق و ژرفی را در میان اصلاح طلبان پدید آورد که یکی از مهمترین زمینه‌ها برای به حاشیه راندن آنها از میدان قدرت شد. از لحاظ اتخاذ استراتژی‌های سیاسی، گفتمان راست با اتخاذ استراتژی جان‌نثینی توانست

در نهایت سرمایه سیاسی و گفتمانی خود را افزایش دهد و اصلاح طلبان با توسل به استراتژیهای واژگونی (اصلاح طلبان رادیکال) و استراتژیهای حفظ موقعیت نتوانستند از کاهش سرمایه‌های سیاسی خود جلوگیری کنند.

۵- نهایتاً دو حزب مورد بررسی در رویارویی با بی‌ثباتی سیاسی به وجود آمده در این مقطع (تحصن نمایندگان)، بیشتر به مبارزه با یکدیگر پرداختند و نه تنها، نتوانستند در مهار این بی‌ثباتی سیاسی مؤثر واقع شوند و کارکرد مناسبی در این جهت از خود نشان دهند، بلکه خود آنها به ویژه حزب مشارکت، خود عامل به وجود آمدن این بحران بودند و در نقش عامل دامن زننده بر این بی‌ثباتی سیاسی ظاهر شدند و در راستای بهره برداری هرچه بیشتر در جهت منافع خود از این قضیه عمل نمودند.



منابع

- ۱) ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۶۸). **مبانی سیاست**، تهران: انتشارات قومس.
- ۲) اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸). **علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۳) جمراسی فراهانی، علی اصغر (۱۳۷۷). «نگاهی اجمالی به نحوه پیدایش و علل رشد و فعالیت احزاب و نهادینه شدن آنها در ایران»، **هفته نامه همراه**، سال اول، شماره پنجم، ۱۳۷/۱۱/۷.
- ۴) خوش سخن، علیرضا (۱۳۸۱). «کارکردهای احزاب سیاسی در جامعه مدنی»، **نشریه نوروز**، شماره ۱۲۴۸۱.
- ۵) خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۲). **رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- ۶) ساندرز، دیوید (۱۳۸۰). **الگوهای بی ثباتی سیاسی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۷) دلاوری، ابوالفضل (۱۳۷۸). **بررسی ریشه‌های خشونت و بی ثباتی سیاسی در ایران**، رساله دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- ۸) دوورژه، موريس (۱۳۵۷). **احزاب سیاسی**، ترجمه رضا علومی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۹) دوورژه، موريس (۱۳۶۹). **جامعه شناسی سیاسی**، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰) راش، مایکل (۱۳۷۷). **جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت، چاپ اول.
- ۱۱) رحیمی، حسین (۱۳۷۸). «نقش احزاب در توسعه سیاسی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴، تابستان.
- ۱۲) فوزی تویسرکانی، یحیی (۱۳۸۴). **تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران**، تهران: نشر عروج، جلد دوم.
- ۱۳) محمدی نژاد، حسن (بی تا). **احزاب سیاسی**، تهران: امیرکبیر.

۱۴) عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷). **منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری**

اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۵) مرتجعی، حجت (۱۳۷۹). «مقدمه‌ای بر شناخت جناح‌بندی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی

ایران»، **مندرج در مجموعه مقالات رویارویی اندیشه‌ها**، ج ۱، تهران: سازمان چاپ و

انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۶) نوذری، حسنعلی (۱۳۸۱). **احزاب سیاسی و نظام‌های جزئی**، چاپ اول، انتشارات گستره.

17) Robertson, D (1988). **The Penguin Dictionary of Politics**. London: Penguin Books.

18) Warrender, Howard (2002). **The Political Philosophy of Hobbes**. Oxford University Press.

19) Dahrendorf, Ralf (1985). "Toward Theory of Social Conflict" *Tournal of Peace and conflict resolution*, VXL.

